

نویسنده: تورديقل ميمنگي



قسمت نهم: با حقایق پنهان در تاریخ افغانستان آشنا شوید

جمعه سیاه بیست و دوم دلو 1343 خورشیدی یا کربلای آدمسوزی سرپل توسط اسحق زایی هامحمد گل مهمند و دیگر مستبدین قبیله سالاربا تعیل سیاست های حاکمیت تک قومی و هویت ستیزی بر علیه سایر اقوام و ملیت های این کشور، آتشی را بر افروختند که دود آن تا هنوز هم چشم مردم مارا کور، و زندگی ایشان را مملو از زهر تعصب و بی اعتمادی نسبت به همدیگر نموده است.

فاجعه آدم سوزی جمعه خونین یا بیست و دوم دلو 1343 خورشیدی در سرپل و هزاران حادثه دیگری که قبل از آن و بعد از آن واقع گردیده، همه و همه ریشه در بیثباتی ها و روابط ناسالمی دارد که توسط این بیگانه پرستان خودی نما و ستمگاران بی مروت، درین خطه بذر گردیده، و این وجدان باختگان تشنه قدرت و جبروت شیطانی، با تحمیق و اسیر سازی قوم و قبیله خود در قید مناسبات منحوس قبیله‌ای، آن خود گم گشتگان تاریخ را، شلاقی ساختند، در جهت سرکوب و نابود سازی دیگر همدیاران ایشان که، در کشتی بی بادبان سرنوشت شوم همه باهم همسفر اند. هرباریکه یاد آن روز گاران وحشت و بربریت در ذهنم خطور میکند، و شرایط وحشتناک امروزی کشوری را که ما متعلق به آنیم، با برخورد های وحشیانه و دور از کرامت انسانی و مغایر با ارزش های اسلامی قبیله سالاران فاشیست و دست پروردگان جنایتکار عبدالرحمان خان ها، محمد گل مهمند ها، هاشم خان ها، داؤد خان ها و دیگر قبیله پرستان، در چهره های مختلف دینی و غیر دینی بر علیه خلق های محکوم، بالخاصه تورکان این دیار در گذشته و حال از نظر میگذرانم، جهان برای من به فریاد دادخواهانه مبدل میشود، از حنجره هزاران انسان مظلوم درین شکنجه گاه جهنمی بنام افغانستان، با شکنجه گران بی مروت و خرد گریزی که حتی به نفع حاکمیت خود نیز حاضر به پذیرش ارزش های یک حکومت داری سالم و مطابق به نیازمندی های جامعه نبوده، از ابتدای ظهور تا اکنون که قرن بیست و یکم تاریخ

است، بجزاز توجه به داشتن قدرت کشتار، اختیارچپاول و صلاحیت معامله با اجانب به هیچ چیز دیگری نیاندیشیده، و هیچ درسی از درسهای انسانیت و زندگی انسانی را در جهت تحول پسندی و احترام به ارزش های انسانی نیاموخته اند. این قبیله پرستان، دیوانه داشتن قدرت و انحصار حاکمیت اند! اما چه نوع قدرت و کدام حاکمیتی؟؟؟؟ برای آنها بی مفهوم است!!!! فقط قدرت برای کشتن و اختیارات برای تاراجگری و بس!!!! تاریخ همواره شاهد تلاش انسانها در جهت کسب قدرت و افزایش توانمندی، بخاطر نیل به اهداف و غایه های بلند پروازانه انسانی و یا هم تأسیس پایگاه های خارق العاده زمامداری بر جهان و یا بخشی از آن بوده است که، اگر از یک طرف تلاشهای علمی و فرهنگی متفکرین و دانش پژوهان را یکجا با مجموع انسانهای همزیست در یک جامعه با خود داشته، از جانب دیگر جنگ ها و لشکر کشی هایی را هم، با همه ویرانگری های وحشت انگیز آنها در صفحات خویش درج نموده است.

یعنی انسانها همیشه در جستجوی قدرت و حاکمیت در اجتماع و طبیعت ماحول خود بوده اند، که این امر در بخشی با تجسس و تفحص های علمی و فرهنگی توأم بوده و در بخش دیگری هم جنگ های خونینی را که باعث پدیدار شدن امپراطوری های بزرگ و نیرومندی در مناطق مختلف جهان گردیده است، با خود داشته که گاهی در بستر آن امپراطوری هازمیننه های بزرگترین انکشافات و تحولات زندگی انسانها مساعد گردیده و از خاکستر جنگ ها، انسانها ارزش های والای در صلح زیستن و متعالی زیستن را فرا هم آورده اند که، در یک کلام دستآورد های محیرالعقول امروزی انسان تا اندازه زیادی محصول همین جاه طلبی و قدرت خواهی بی انتهای انسانهاست.

ولی قدرت زبون غارتگری و طفیلی گری عده غارتگر و بی فرهنگ که در هر جا طعمه در نظر آید بدانجا هجوم برند و از حاصل رنج دیگران برای خود سرمایه زندگی فاقد خلاقیت و تکامل اندوزند، پست ترین شکل رهنی و بی عاریتی است که، تمامی نا توانی های غریزی خود را با غارت دسترنج دیگران تکاپو نموده، از افتخار و شهامت انسانی حرفی برای گفتن نخواهند داشت. ولو که خود مدعی داشتن آن فضایل باشند. تهاجمات غیر انسانی که بخاطر دستیابی به قدرت چپاول، و انهدام پایه های تمدن و فرهنگ دیگر اقوام و ملیتها، در یک قلمرو واحد دولتی سازماندهی و عملی میشود، و طی آن گروهی از انسانهای بی دفاع در حالت اطاعت و فرمانبرداری کامل از کلیه قوانین و مقررات جاری دولتها، صرفاً بخاطر داشتن زبان، فرهنگ، نژاد، قوم، ملیت و مذهب متفاوت با قبایل بر سر اقتدار، همیشه و در هر حالتی هدف تیراستبداد، تا سرحد اعمال بدترین برخورد های تبعیض آمیز و تعصب آلود فاشیستی قرار گرفته و ساحة مسکونی ایشان با جمیع داشته های حیه و غیر حیه خود، هدف جنگی تعریف و هر زمانی مورد تجاوز و غارت واقع

شود، ماهیتاً غارتگری ورهزنی است، که قدرت های اعمال شده درین گونه تهاجمات هم بجز از توان و قدرت جنایت ورهزنی دیگر هیچ نامی را نمیتواند بر خود اتخاذ کند و حاکمیت های بر خاسته از این بربریت نیز حاکمیت حیوانی و دور از تصورات انسانی بی دست آوردی است که مردم ما همواره آنرا تحمل نموده اند و همین اکنون نیز در حال تحمل و قربانی دادن در برابر آن میباشند.

هموطن! آن فریاد های جگرخراش و مظلومانه دهاقین بینوا و مظلوم قریه بغاوی که، در آن روز جمعه سیاه بیست و دوم دلو 1343 خورشیدی، در زیرسم سطوران بی مروت ترین جانیان بی عاطفه تاریخ، جان های شیرین خود را از دست دادند، فریاد جانگداز دیروز و امروزتوست، که هر زمانی بگونه شکنجه ات میدهند. گاهی با جنگ، گاهی با فقر و گرسنگی و گاهی هم با آوردن بی رحم ترین قاتلین از سراسر جهان تحت عناوین مختلف. بامب و راکت تکه تکه ات میکنند، گلویت را در سلاخ خانه های فاشیستی قبیله پرستان طالب میبرند، و سنگسارت میکنند و نامش را میگذارند شریعت، دین و ناموس قبیله!!!! آن صدا صدای مظلومیت انسان این سرزمین در طول سده ها و دهه های متوالی تاریخ است که در این زندان فقر و عقب ماندگی، جهل و خرافات، بردگی و اسارت بدترین و حیوانی ترین شکنجه هارا جبراً متحمل گردیده و همه چیزش از نان تا شعور، از ناموس تا قدسی ترین اعتقادات غارت گردیده، و با سر گشتگی تمام دست نجات بردامن هر اهریمنی دراز میکند که، تا باشد نوری از قلب سیاه زمان برون آید و رهنمای نجاتش شود. من این حادثه شوم تاریخ سرزمین من و تو را یکبار دیگر از بوتة فراموشی بیرون میکشم، تا تو بدانی که انسان درین جهنم با چه قساوتی شکنجه گردیده، و مردم این ظلمتکده صرفاً بجرم تعلق داشتن به قوم و قبیله معین، داشتن تاریخ، زبان و فرهنگ خودش چه مذلت هارا متحمل گردیده است!!

من مینویسم! برای آنکه با درک حقایق گذشته از کنه بدبختی ها و بی باوری های امروز آگه شوی و بدانی که چرا مردم این سرزمین بعد چندین دهه جنگ هنوز هم در آتش جنگ میسوزند، و ریشه درخت اعتماد درین آب و خاک خشکیده است. این بدبختی ها همه ریشه در تاریخ و زندگی مردم من و تودارند، که طی آن همواره گروهی ستمگر و دیگران ستم کش و مظلوم بوده اند. خلقی با تمام نجابت و پاکی تحمیق و به شمشیر دست ستمگاران خودی و نوکران اجنبی مبدل میشوند و خلق های دیگر همیشه و در کلیه حالات محکوم اند و مجرم! زیرا که از تبار و قبیله دیگری اند و بنابه پنداشت قبیله پرستان از خون و نژاد ایشان نیستند! باید است نابود شوند!! کمترین جرم ایشان از بیک بودن، تورکمن بودن، هزاره بودن، تاجیک بودن، پشه ای بودن، بلوچ بودن، نورستانی بودن، ایماق بودن و غیره است که،

جرمی قابل مجازات در همه ادوار تاریخ، از طرف فاشیست‌ها و قبیله سالاران محسوب می‌گردد. ستمگری درین کشور میراث شوم سده‌های متوالی تاریخ و مذهب حقیقی زمامداران جبار و بی‌مروتی است که، کمترین تقاضای شان از باشندگان این خطه بردگی بی‌چون و چرا است و بس!!! وهستند گروه‌هایی که همین اکنون هم راه بقای خود را در ادامه جنگ و شیوع بیدادگری‌ها به همان گونه دیروز جستجو میکنند و از دیدن فضای زندگی امروز با نیازمندی‌های امروزی آن کاملاً نا بینا اند!!! نه زمان را درک میکنند و نه هم نیازمندی انسان را نظریه اقتضای زمان.

حاکمیت کعبه آمال ایشان است و بس!

بیاید آن حادثه شوم و سیاه را از زبان اسناد و مدارک فراموش شده تاریخ، از زبان باز ماندگان بیچاره و مظلوم آن سوختگان و خاکستر شدگان بشنویم که، مبدأ جنایت در کجاست؟ و این قربانیان بی دفاع، چگونه بخاطر حفاظت از آخرین دار و ندار زندگی خود یعنی چند قطعه زمین سنگزار، توسط قبیله سالاران اسحاق زایی هر یک کمال الدین اسحق زایی و برادرش محمد اکبر اسحاق زایی، فرزندان غلام سرور اسحاق زایی اولاً بصورت دسته جمعی تیر باران، بعداً اجساد ایشان بزکشی و در آخرهم با قساوت تمام درشعله‌های آتش سپرده میشود و خاکستر می‌گردد؟



فوقاً شما فوتوهای قربانیان هریک شهید محمد قل، شهید ملاشریف، شهید احمد، شهید یادگار، شهید غلام قادر و شهید عبدالواحد رابا فامیل‌های رنج کشیده و بد بخت آنها مشاهده میکنید

آغازین جنایت به چندین دهه قبل، زمان سقوط حکومت امیر حبیب الله کلکانی و رویکار آمدن نادر شاه و خانواده اوباز میگردد، که یک دور سیاه سرکوب و وحشت در کلیه مناطق شمال کشور از کوه‌دامن الی آخرین نقطه های فاریاب و بدخشان، غور و بادغیس با اتهامات مختلفی چون همکاری با حبیب الله کلکانی، تماس سری با دولت شوروی، داشتن تمایلات کمونیستی، تمایلات تجزیه طلبی و صد ها بهانه دیگر که هیچ یکی از آنها واقعیت نداشت عملی گردید. در جریان همین سرکوب های وحشیانه عمال بی عاطفه دولت های وقت، چون محمد گل مهمند، غلام رسول پرمایچ، غلام حیدر عدالت و غیره است که در پهلوی کشتار ها و زندانی ساختن های بی حساب باشندگان این مناطق، هزاران جریب زمین، باغ و دیگر دارایی های مردم به جبر واکراه تصرف و در اختیار ناقلین دو طرف خط دیورند با امتیازات بی حد و حصری گذاشته میشود. در منطقه سرپل نیز این پلان با تمام تبعات آن عملی و زمین های زراعتی و باغ های مردم بومی الاصل ازبیک جبراً قبضه و در اختیار خوانین اسحاق زبی که یکی از آنها همین غلام سرور اسحاق زبی در قریه بغاوی میباشد، قرار داده میشود.

شهادت بی نوا و تاراج شده ازبیک، هریک شهید محمد قل، شهید ملا محمد شریف، شهید احمد، شهید یادگار، شهید غلام قادر و شهید عبدالواحد یکجا با ده ها فامیل همتبار دیگر خود، دارایی های قبلاً غصب شده را که از ده ها نسل ملکیت موروثی آنها بحساب می‌آمد، منحیث تقدیرشوم خودپذیرا شده، با نا توانی و یأس در جستجوی تأمین نفقه، به سنگزاران لم یزرع موروثی خود رجوع میکنند، که قبلاً بحیث جای نگهداری مواشی از آن استفاده میشد.

سنگزار را بعدرنج و عذاب فراوانی که زن و مرد، خورد و بزرگ، پیر و جوان همه باهم شب و روز متقبل میشوند، به زمین مزروعی مبدل و شروع به کشت و کار مینمایند. خان تماع و حریص محمد اکبر اسحاق زایی و برادرش کمال الدین اسحق زایی که در آن وقت سمت نمایندگی مردم سرپل را، در شورای ملی وقت، برخلاف خواست و اراده جمعیت هشتاد فیصدی تورکان ازبیک درین منطقه با خواست و حمایت دولت و اعمال جبر و زور غصب نموده است، با دیدن این آخرین دستمایه زندگی مردم، فکر تصاحب را در ذهن شیطانی خود به جولان آورده و راه های مختلف دستیابی به این هدف شوم را مورد ارزیابی قرار میدهند.

با لآخره با استفاده از خوش باوری و سادگی آن دهاقین مظلوم، ایشان را در نزد خود احضار و از نام دولت بالای آنها حکم صادر مینمایند که باید است زمین هارا ثبت دفتر مالیه دولت نمایند. آن بیچارگان مظلوم هم که از نام

دولت به جز از خشونت و تحقیر چیز دیگری در خاطر ندارند با شنیدن این مسأله، رضایت خود را به انجام این کار ابراز نموده و به قاتلین خود وعده رفتن به دفتر مأموریت مالیة اولوسوالی و ثبت زمین هارا میسپارند.

روز دیگر اکبر اسحق زی و برادرش کمال‌الدین اسحق زی با زهم آن مظلومین را احضار و مؤذنه میدهند که این کار را خود آنها انجام داده اند و هیچ ضرورتی به رفتن آنها در دفتر مالیه نیست. ده‌ه‌ها نیز این امر را به فال نیک گرفته و از اینکه مجبور به رفتن در نزد مأمورین حکومت و قبول هزاران توهین و تحقیر بجرم ندانستن زبان های پارسی و پشتو و بالاخره پرداخت رشوه نمیشوند خوشحال گردیده و بالای یک قطعه کاغذی که قبلاً آماده گردیده مهر و شصت مینمایند. بر اساس همان کاغذ جعلی آن ده‌ه‌ها فریب خورده مدت سی سال تمام بخشی از حاصل دسترنج خود را بنام مالیه تحویل آن خان های افعی صفت نموده و هیچ سوالی از هیچ کس مینمایند، فقط خوشحال بدان اند که سپاهی دولت یکجا با نمایندة خان دروازه های آنها را دق الباب و اذیت نمیکند.

سی سال تمام هم مالیه گیرنده همین خان های اسحاق زی اند و هم دفتر مالیه گدام های خانه خود آنها!!!

سال 1343 یکی از سالهای پرتحول کشور است که برای اولین بار مقام صدارت از امتیاز خاندان محمد زایی خارج و بیک عنصر غیر محمد زایی سپرده میشود، در قانون اساسی مطلقه کشور تغییراتی به نفع آزادی و دموکراسی وارد گردیده، احزاب سیاسی راست و چپ با بر نامه های تحول پسندانه زمینه حضور علنی ولی غیر رسمی پیدا مینمایند. مردم به آرامی از زیر بار فشارهای مطلق العنانی اعضای خانواده شاهی خواهان برون رفتن اند. تظاهرات و اعتصابات عمده‌تاً از جانب محصلین دانشگاه کابل و بخشی از باشندگان شهر کابل راه اندازی میشود، و جامعه دارد خود را از زیر بار سنت های استبدادی آماده رهایی مینماید! ولو اینکه تا بیداری کامل مردم راه درازی در پیش است ولی این تحولات بخودی خود برای مردم افغانستان دست‌آورد های بزرگی به شمار میروند.

در چنین فضا و احوالی ده‌ه‌ها قریة بغاوی نیز از حقیقت بردگی و تحمیق مستقیم خود ذریعة خاندان اسحق زایی آگاه و مصمم به نجات خویش گردیده، در پناه شرایط جدید قانونی به اولوسوالی سرپل عارض و حقیقت سی سال تمام بهره کشی بی رحمانه اسحاق زایی ها را توضیح مینمایند. ولی آن مرجع همه در اختیار و فرمان اسحق زی ها است و گوش شنوایی به داد خواهی آنها پیدا نمیشود. با رهنمایی و کمک اهل خبره ورقه های عرض خود را به مرکز اداره کشور شهر کابل منتقل و به شخص شاه رجوع میکنند. بر حسب تصادف و خلاف فطرت خود، شاه حکم میدهد که حق به حق دار داده شود.

فاجعه از همین نقطه به اوج خود میرسد و خشم ارباب ستم به غلیان می‌آید، و حکم شاه را به دادخواهی دهاقین بی دست و پای ازبیک برای خود توهین بزرگی بحساب می‌آورند و از دهاقین مطالبه مینمایند که از رفتن بالای آن زمین ها خودداری نمایند. آن زمین ها از آن خود آنهاست و شاه حق بخشیدن آنها را ندارد. پا در میانی مردم هیچ دردی را دوا نمیکند و حالا این خوانین بجای حق محصول، خود زمین را دعوای ملکیت دارند و پیهم اخطار میدهند که پای خود را بالای آن زمین ها کسی گذاشته نمیتواند دهاقین بینوا غافل از درجه قساوت و بی رحمی این آدمخوران با تکیه بر حکم شاه و حاکمیت قوانینی که تازه در کشور ایجاد گردیده، به فکر کار بالای زمین های خود میشوند.

اواخر ماه دلو است و روزی از روز های آفتابی و گرم که آنها با جمعی از دهقان زادگان دیگرقریه خود، به رسم سنت های دیرین تورکان اثر نموده و مشغول شخم زدن و شگافتن سینه زمین سخت و سنگزار اند، تا کشت سال آینده را بذر زمین نموده و نفقه فامیل های خود را در سال آینده از آن تأمین نمایند.

آدم کشان اسحق زیبی با شنیدن این خبر، اوباشان حرفوی متعلق بخود را که بخاطر چنین روز ها تربیت نموده اند جمع آوری و بعد از مسلح سازی ایشان بطرف زمین های آن دهاقین بخت برگشته هجوم میبرند. بادیدن صحنه کشت و کار دهاقین خون آن جلاد بی رحم اکبر اسحق زیبی بجوش آمده و امر کشتار عمومی را با استعمال کلمات رکیک ازبیک های بی ناموس، نواسه های چنگیز و غیره صادر مینماید، و شش تن از دهاقین بافیر مرمی نقش زمین میشوند. قسمیکه قبلاً هم ذکر گردید اجساد ایشان اولاً بزکشی بعداً در آتشی که هیزم آن از مدتها قبل به همین منظور انبار گردیده است سوختانده میشود که هیچ نشانی از مقتولین باقی نماند!!!

و نه نفر دیگر هم که موفق به فرار شده اند، بحالت زخمی خود را الی مسجد جامع قریه بغاوی میرسانند، و از سانه قتل عام تکانهنده و بقول آقای خاطر استخوان سوز همراهان شان مردم را مطلع میسازند. روز جمعه است و دفاتر دولتی هم همه تعطیل، و حاکم منطقه بنام محمد احسان، یکی از اعضای فامیل دوکتور محمد یوسف که بعداً بحیث صدراعظم کشور مقرر میشود، در همان روز به میله رفته و مهمان کمال الدین اسحق زیبی است. داد و فریاد بینوایان گوش شنوایی ندارد و هیچ یک از مامورین امنیتی و اداری اولوسوالی در رفتن به محل وقوع فاجعه شتاب نمیکند، و موضوع را در قالب یک حادثه بی ارزش به مرکز ولایت جوزجان در شهر شبرغان اطلاع میدهند. از مرکز ولایت یک هیأت تحقیق به ریاست قوماندان امنیه ولایت که بنابه گفته مردم یک فردی نیمه هزاره و نیمه تخاری است، و من

موفق به یافتن نام او نشدم، به سرپل اعزام میگردد. هیأت اعزامی به محل واقعه میشتابد و با دیدن این فاجعه که همه نشاندهنده یک جنایت عظیم و بی مانند عصر درین کشور است، همه سخت متحیر و پریشان میشوند.

قوماندان امنیه جوزجان در مقام رئیس هیأت امر به جمع آوری مدارک جنایت را صادر میکند، و بجز از چند تکه استخوان نیم سوخته و گوشت بدن قربانیان در میان خاکستر و آتش چیز دیگری بچشم نمیخورد. از میان خاکسترها که تلاش زیادی در جهت از بین بردن علایم افشائیة جنایت صورت گرفته، مختصر نشانی از اعضای بدن و استخوانهای انسانهای سوخته را جمع آوری و با خود به مرکز ولایت منتقل میسازد. بعضی از مقامات بلند پایه ولایت، عدة از وزرای کابینه، محمد احسان حاکم سرپل یکجا با کمال الدین و محمد اکبرجلاد، در حالیکه از کابل سردار محمد ولی داماد و پسر کاکای شاه آنها را حمایت میکند، قوماندان امنیه را احضار و خواهان دور ریختن آن گوشت و استخوان های سوخته میشوند. قوماندان امنیه بحکم و وظیفه و وجدان یک انسان از ملیت های محکوم کشوریه این امر تن در نمیدهد و قضیه در کمترین فرصت تا اقصی نقاط کشور منجمله شهر کابل میرسد. حاکم وقاضی سرپل شخصی بنام قاضی عبدالله از جمله جیره خوران خان های خونخواراند، و با وجود بزرگی فاجعه میکوشند که، آنرا یک حادثه محلی و قومی وانمود، و دوسیه را مانع از انکشاف و تعقیب بیشتر شوند. کمال الدین اسحاق زی و کیل شورا و یکی از نزدیکترین افراد وابسته به خاندان شاهی و بحساب یکی از افراد با اعتماد سردار ولی داماد شاه است که، با تمام نیرو و توان تلاش میکند که مانع از تعقیب قضایی و عدلی آن جنایت شود. اکثریت مقامات با صلاحیت دستگاه دولت، همه باهم از حامیان خوانین اسحاق زی، و خود از جمله طراحان و مجریان سیاست های قبیله سالاری در کشور اند.

در مجموع این خود یک نمونه تاریخی و فراموش ناشدنی تقابل دنیروی نامتساوی حق و باطل، ظالم و مظلوم است که، دریک جانب مقتدرترین نمایندگان قبیله سالاری یکجا با حامیان دولتی خود از شاه تا وزرای آن قرار دارد، و در جانب مقابل آن یک مشت پابرهنه و محتاجی که همه دار و ندار زندگی ایشان در تصرف قبیله پرستان بی رحم قرار داشته و ازبیک بودن آنها بی هیچ سوال و جوابی خود بزرگترین جرم در دستگاه قبیله پرستان حاکم است. این دوسیه سیاه بیشتر از دو سال دوران میکند و چندین بار محکمه از یک ولایت به ولایت دیگر تبدیل میشود. این تبدیل محکمه ها برای ورثة بی بضاعت و فقیر شهدا خیلی ها گران تمام میشود. آنها با حداقل نان بخور نمیری که در اختیار دارند، بمشکل میتوانند کرایه راه و مصارف بود و باش در دیگر ولایات را برای خود تدارک نمایند. البته پول جیب خرجی مامورین دولت و مؤظفین امنیتی هم که بقسم رشوه مطالبه میشود باری بر بالای این مصیبت هاست!! از این

مجبوریت و بیچارگی فامیل‌های شهدا، قبیله سالاران جلاد و زمامداران دولت بخوبی واقف‌اند، با در نظر داشت همین ناتوانی‌های ایشان محکمه را گاهی به سمندگان، زمانی در بغلان و در نهایت هم بکابل منتقل می‌سازند. تا این تاراج شدگان تاریخ به اساس این ناتوانی‌ها ازدعوا و خونخواهی عزیزان خود صرف نظر نمایند. شما منظره دلخراش این سرگردانی‌های خلق شده برای ورثه شهدای بیست و دوم دلورا، به خوبترین وجهی در مقاله جناب غلام نبی خاطر که کاپی آن در همین مقاله تقدیم حضور هموطنان عزیز می‌گردد می‌توانید از نظر بگزارانید. شرم آور تر از همه اینکه طب عدلی بنابه دستور مقامات دولتی و اعمال نفوذ اسحق زایی هاحکم صادر میکند که این دعوا باطل است و توت‌های گوشت و استخوان‌های سوخته از کدام حیوان است نه از انسان!!!!

خوشبختانه عده از دوکتوران طب عدلی، بعد از مراجعه‌های مکرر توأم با فغان و زاری مادران، پدران، اطفال و بیون زنان باز مانده از آن شهدا، از خجالت و جدان فقط مینویسند که: شفاخانه‌های افغانستان از تشخیص دقیق نوعیت خاکستر و دیگر نمونه‌های ارسال شده عاجز است، بناءً جهت نتیجه‌گیری عادلانه و دقیق به یکی از کشور‌های دیگر فرستاده شود. نمونه‌های گوشت و استخوان به کشور آلمان غربی فرستاده میشوند و در آنجا تأیید میشود که، این نمونه‌ها از بقایای اجساد انسانها است!!! با وجود اینهمه ثبوت و سندی که در بین است قاضی وجدان باخته و فاشیستی بنام ولید حقوقی که آخرین فیصله این قضیه خونین بدو سپرده میشود، فیصله مینماید که: در یک زد و خورد قومی چند نفر از طرفین مسأله مقتول و بر اساس رضائیت ورثه مقتولین در بین ایشان اصلاح صورت گرفت!!!! و دوسیه مختوم اعلان میشود. مطبوعات کشور به ندرت از این حقیقت سخن می‌گویند، در همه جا مهر سکوت بر لب‌هاست و هیچ کس هیچ چیزی را نمی‌خواهد که درین رابطه ابراز بدارد، حتی جراید چپی که خود را علم برداران عدالت و برابری انسان می‌خوانند!!!! روز نامه اصلاح در شماره مورخ سوم حوت 1343 به اختصار مینویسد که: در یک منازعه قومی بر سر علفچر‌ها در ولسوالی سرپل ولایت جوزجان شش نفر مقتول و چند نفر دیگر زخمی گردیدند. قضیه از جانب مقامات مسئول دولتی تحت بررسی و تحقیق قرار دارد. اما جریده (پیام امروز) که مدیر مسئول آن جناب غلام نبی خاطر، یک تن از انسانهای با وجدان و با شهامت کشور است، قضیه را از اختفا و پنهانکاری‌های عمال دولتی برون کشیده و با شرح تمام در شماره بیست و ششم حمل آن جریده به نشر میرساند که، کاپی آن شماره پیام امروز را جناب عبدالحکیم شرعی جوزجانی برایم ارسال نمودند که من هم با کمال منت داری از جناب شرعی جوزجانی و درود‌های بی پایان بحق محترم غلام نبی خاطر آن مرد وارسته و با شهامت میهن اینک کاپی عین همان

توانی که از جانب بازماندگان آن قربانیان انجام شد، قاتلین آنها تا امروز هم کوچکترین مجازاتی را بخود نپذیرفته اند. در هر حادثه آدمسوزی و جنایات بزرگ تاریخی جنگ و قرار داشتن طرفین متخاصم در سنگرهای حمله و دفاع مطرح بوده و در جریان شعله ور شدن آتش جنگ ضمایم فاجعه بار آنها به ظهور رسیده است. ولی در حادثه فاجعه بار قریه بغاوی سرپل نه خبر از جنگی وجود دارد و نه هم از کدام سنگرو تجهیزات جنگی!

دهاقین مظلوم با یوغ و اسپار در یک جانب و سادیست های خونخوار تا دندان مسلح با آدمکشان حرفوی و خشمگین در جانب دیگر!

چیزی را که شما درین متن مرور کردید نه افسانه است و نه هم سناریوی تکانه‌دهنده کدام فلم جنایی، بلکه حقیقتی است از هزاران حقیقت نا گفته، و باز گویی جنایت هولناکی است از زندگی حقیقی انسانها، و بی رحمی قدرتمندان بر علیه بینوایان و محکومین. یقیناً این حقیقت نمونه گویا از هزاران حقیقت پشت پرده و جنایات انجام شده تحت نام قوم و قبیله برتر بر علیه آن‌ده از انسانهای نظلومی است که بزرگترین گناه ایشان، داشتن زبان مختلف و تبار مختلف با زبان و تبار زمامداران حاکم در کشور بودند. آن دوسیه هنوز هم در آرشیف وزارت عدلیه موجود است ولی با محتوای چند ورق کاغذ بی مفهوم و فیصله و لید حقوقی بعنوان یک منازعه قومی و مجرم بودن هردو جانب!!!! باقی اسناد همه نابود گردیده و هیچ چیز از آن دوسیه قطوری که فیصله آن دو سال تمام را در بر گرفت و فیصله های چندین محکمه را باخود داشت باقی نمانده است. همه چیز را نابود ساخته اند همانندی که انسانها را نابود ساخته بودند. ولی حقیقت نمی میرد و گذشت روزگار صرفاً میتواند غبار فراموشی را بر صفحات آن مستولی سازد مگر نابود نمیتواند کرد.

رویکردها:

- یادداشت های نویسنده در تماس با فامیل های شهدا و اهل خیره سرپل
- مقاله غلام نبی خاطر در شماره 26 حمل 1344 جریده پیام امروز تحت عنوان (تجاوز نا جوانمردانه که، در برابر یک جنبش دهقانی پای شش نفر رابخاک و خون کشید اشک هارا به شدت از دیدگان مردم فرو ریخت.
- یا سانحه بی نظیری که استخوان آدم را میلرزاند - یادداشت های محترم سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی
- روز نامه اصلاح شماره سوم حوت 1343 - دوسیه ترتیب شده قتل، توسط مقامات قضایی که در آرشیف وزارت عدلیه موجود بود پایان قسمت نهم ادامه دارد